

تحلیل تطبیقی بداء از دیدگاه مفسران فریقین*

□ خلیل الله طاهری**

□ محمد هادی رحمانی***

□ رحمت جمشیدپور****

چکیده

«بداء» از آموزه‌های مختص شیعه است که در لغت به معنای آشکارشدن پس از پنهانی می‌باشد. این مسئله ریشه در برخی آیات و عمدتاً روایات دارد و از پیشینه‌ای گسترده در متون حدیثی، تفسیری، کلامی و همچنین پژوهش‌های معاصر برخوردار است. شیعه بداء را لازمه توحید می‌داند، اما اهل سنت آن را ناسازگار با وحدانیت الهی می‌شمارد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی دیدگاه‌های دو فرقه پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در منابع هر دو مذهب، روایاتی درباره بداء وجود دارد و محتوای برخی آیات قرآن نیز به صراحت به آن اشاره دارد؛ از این حیث، بداء وجهی مشترک میان شیعه و سنی به‌شمار می‌رود. با این حال، حساسیت نسبت به مسئله توحید - که هسته مرکزی اعتقادات اسلامی است - موجب شده اهل سنت بداء را انکار کنند، در حالی که شیعیان آن را جزئی از توحید می‌دانند. همین نقطه، مبنای اصلی اختلاف و نیز زمینه‌ساز اتهامات علیه شیعیان بوده است. دستاورد مهم این پژوهش، نقل و نقل برداشت‌های ناصحیح لغوی، تفسیری و کلامی اهل سنت از بداء، و نیز پاسخ به اتهامات وارد شده است. **کلیدواژه‌ها:** بداء، نسخ، توحید، شیعه، سنی.

*. تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۶/۳۰ تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۸/۲۰.

**. طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه (نویسنده مسئول) (Khalilataheritamghol@gmail.com).

***. طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه (m.hadirahmani23@gmail.com).

****. دانشجوی دکتری علوم قرآن جامعة المصطفی العالمیه (jamshidpoor9@gmail.com).

مقدمه

مسأله «بدأ» که در لغت به معنای آشکار شدن و وضوح کامل بعد از خفا است یکی از چالش برانگیزترین مسایل در حوزه اعتقادات می باشد که از دیرباز تاکنون در میان شیعه امامیه و اهل سنت جریان داشته است به گونه ای که حتی گاهی زیست اجتماعی و روابط و مناسبات این دو فرقه اسلامی را دچار التهاب و اضطراب جدی کرده است. چرا که شیعیان اعتقاد به آن را لازمه ایمان به خدا می دانند، برخلاف اهل سنت که آن را یک باور باطل و پذیرفتن آن را مستلزم نسبت دادن جهل و رأی جدید در ذات خداوند دانسته اند. چون معتقدند که خداوند علام الغیوب و عالم مطلق است، هیچ چیزی در جهان هستی برای خدا مخفی و نهان نیست تا در گذر زمان برایش آشکار و روشن گردد. اما شیعیان معتقدند کسی که خدا را با بدء نشناسد درست او را نشناخته است. این باور ناشی از حدیثی است که می فرماید: «ما عرف الله حق معرفته من لم يعرفه بالبدء» این تقابل و تضاد اعتقادی باعث شده است شیعیان بخصوص در کشورهای مثل افغانستان که در اقلیت هستند در معرض تهدید و خطر بنیادگرایان افراطی قرار گیرند. به عنوان مثال نور احمد اسلام جار، استاندار هرات در کتابش مسمی به «معمد ماترید عن معتقد ماترید» شیعیان را به دلایل مختلفی از جمله به خاطر باورشان به «بدأ» تکفیر کرده است که در جایش از این کتاب نقل خواهیم کرد. همچنین در کتاب «المیزان لحرکه طالبان» که توسط یوسف العبیری، نویسنده عربستان سعودی و از اعضای القاعده راجع به اندیشه ها و افکار طالبان تدوین شده است نیز شیعیان را به خاطر یک سلسله اعتقادات، مشرک قلمداد کرده است و بر مبنای چنین فتوایی، تکفیری ها ریختن خون شیعیان را جایز می دانند. متأسفانه بنیادگرایان افراطی بارها در افغانستان به چنین فتاوی مرگ بار عمل کرده اند و بسیاری از هزاره های شیعه را با انفجار و انتحار به خاک و خون کشانده اند.

پس اهمیت این مسأله اقتضا می کند که عرصه بازخوانی و باز اندیشی در این بحث همچنان گشوده باشد تا پرده ابهام و ایهام از جلوی حقیقت «بدأ» کنار رود و سوء تفاهم ها از ذهن و ضمیر سنی هایی که به دنبال دستیابی به حقیقت هستند رفع و رفو گردد و در نتیجه در

دام دسیسه‌ها و وسوسه‌های ناشی از مقاصد و منویات شوم سیاستمدارانی که نه پایبند به اصول و ارزش‌های مذهب شیعه هستند و نه به مسلک سنی گرفتار نشوند و برای نیل به مقاصد سیاسی‌شان از احساسات مذهبی آنان سوء استفاده می‌کنند. تردیدی نیست که در روایات بداء به خداوند نسبت داده شده است و بداء هم در لغت به معنای ظهور بعد از خفا است؛ اهل سنت باور دارند که این امر مستلزم تغییر در علم خداوند است در نتیجه موجب کفر باورمندان آن می‌شود. پرسشی که مطرح می‌شود این است که مبنا و معیار آنها در این دیدگاه‌های به ظاهر متابین چیست؟ کدام یک از این دو فرقه اسلامی در این مورد در طریق صواب قرار دارند و دیگری به خطا رفته‌اند؟ آیا اختلاف این دو فرقه اسلامی در این مورد بنیادین و غیر قابل جمع است یا ناشی از سوء فهم و درک نادرست از مفهوم بداء است؟ آیا اسناد بداء به خداوند اسناد حقیقی و مبتنی بر معنای لغوی آن است یا مجازی؟ پرسش دیگر این است که رابطه بداء با نسخ چیست آیا از نظر منطقی بین آنها نسبت و رابطه‌ای تساوی یا اعم و اخص بر قرار است یا حوزه این دو مفهوم کاملاً متباین اند؟ تفاوت این تحقیق با مقالات دیگر در برجسته کردن مذمت و تکفیر شیعیان توسط برخی بزرگان اهل سنت و ارائه پاسخ به دیدگاه آنها است. به بیان دیگر با مراجعه به دیدگاه‌های کلامی، تفسیری و حدیثی طرفین فهم و برداشت آنها را از بداء مورد تحلیل و بررسی قرار داده شده است و سعی شده که از این طریق سوء تفاهم از میان شیعه و سنی برداشته شود.

مفهوم‌شناسی

الف) معنای لغوی: معنای اصلی «بداء» ظهور و آشکار شدن است (احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴: ۲۱۲/۱؛ ابراهیم انیس، ۱۳۸۴: ۹۵/۱). عرب وقتی می‌گوید: «بدأ الشیء» یعنی شیء ظاهر شد. وقتی می‌گوید: «ابدیته» یعنی من آن را ظاهر کردم. «بداوة الامر» به آغاز ظهور و بیرون آمدن چیزی می‌گویند (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۶۵/۱۴). از این رو آیه شریفه «بدالهم سیئات ما کسبوا» (زمر: ۴۸) را این‌گونه معنی می‌کنند: «در آخرت، پاداش آنچه در دنیا بدان عمل

نموده‌اند برای ایشان ظاهر می‌شود. همچنین «بدالهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون» (زمر: ۴۷) را به این صورت معنی کرده است: آنچه از افعال الهی به حساب نمی‌آورند، برایشان آشکار می‌شود. از دیگر معانی «بداء» پدید آمدن رأی جدید است؛ در حالی که پیش‌تر این رأی وجود نداشته (ابراهیم انیس، همان)؛ ابن منظور، همان). در المعجم الوسیط آمده است: «البداء: ظهور الراي بعد ان لم یکن» (ابراهیم انیس، همان: ۴۴ و ۴۵). «ذو بدوات» نیز به شخصی می‌گویند که همواره رأی جدید دارد. در لسان العرب آمده است: «به مرد دوراندیش ذو بدوات می‌گویند؛ یعنی کسی که آرائی برای او ظاهر شده است و او برخی را بر می‌گزیند و برخی را کنار می‌گذارد (ابن منظور، پیشین). هرگاه گفته می‌شود: «بدالی فی هذا الامر بداء» یعنی رأی من نسبت به آنچه بود تغییر کرد (انیس، پیشین، ۹۵/۱؛ ابن منظور، همان: ۳۴۷/۱). بداء به این معنی در برخی آیات قرآن هم به کار رفته است: ثم بدالهم من بعد ما راوا الايات لیسجنه حتی حین (یوسف: ۳۵). در نظر بعضی مفسران مثل علامه طباطبایی، فخرالدین رازی و آلوسی کلمه بداء در این آیه را به همان مفهوم پیدایش رأی جدید به کار رفته است (طباطبایی، ۱۴۲۷: ۱۴۳/۱۱؛ فخرالدین رازی، بی‌تا: ۴۵۲/۶؛ آلوسی، ۱۴۲۱: ۵۸۲/۱۲). در آیه «بل بدالهم ما كانوا یخفون من قبل» (انعام: ۲۸) نیز به معنای ظهور امر جدید بعد الخفاء آمده است (فیروزآبادی، بی‌تا: ۸/۱، واژه بداء). همچنین در حدیث نبوی: «من یدلنا صفحته، نقم علیه کتاب الله» به معنای «یظهر» تفسیر شده است (ابن اثیر، ۱۳۷۶: ۱۰۹/۱).

ابن اثیر در تعریف بداء گفته است: «صلاح شمردن چیزی که پس از عدم علم، بدان علم حاصل می‌شود (همان).

پس بداء در لغت به معنای ظاهر شدن، پدید آمدن رأی جدید و تغییر رأی پیشین به کار می‌رود. ب) معنای اصطلاحی: بداء از نظر اصطلاحی نیز معناهای متفاوتی دارد. بدین معنی که عالمان و اندیشمندان شیعی با تعبیرات و بیانات مختلفی آن را تعریف نموده‌اند. مثلاً شیخ مفید بداء را به این صورت تعریف کرده است: «البداء هو الظهور بعد الخفاء ولا یجوز علی الله تعلی البداء بمعنی تبدل الراي بل بمعنی اظهار ما کان مخفياً عن العباد (مفید، بی‌تا: ۵۳)

از نظر متفکران شیعه به معنای تغییر مقدرات از سوی خداوند بر اساس برخی حوادث و تحت شرایط و عوامل ویژه است. شیخ صدوق نیز در این مورد گفته است: «من زعم ان الله یبدو له فی شیء لم یکن یعلمه فقد کفر، و انما البداء هو الظهور للخلق». یعنی هرکس گمان کند که برای خداوند در چیزی وضعیتی پدید می‌آید که پیش‌تر آن را نمی‌دانسته چنین کسی کافر است و بداء جز به معنای آشکار شدن امری برای مخلوق نیست (صدوق، ۱۳۹۸: باب ۵۴). علمای معاصر مثل علامه طباطبائی، آیت‌الله خویی، جناتی و سبحانی که این بزرگان به جز آیت‌الله خویی متکلم نیز هستند همان نظر علمای سلف شیعه را در مورد بداء دارند. از دید این علما «بداء» به تغییر در مقدرات غیر حتمی خداوند در پی افعال اختیاری انسان و پاره‌ای حوادث و وقایع و شرایط و عوامل ویژه، اطلاق می‌گردد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴: ۵۲۳/۱۱؛ خویی، ۱۳۷۵: ۳۳۳/۵؛ جناتی، ۱۳۷۰: ۶۶؛ سبحانی، ۱۴۱۳: ۲). همچنین شیخ صدوق، شیخ طوسی و میرداماد از کسانی‌اند که معتقدند بداء به معنای ایجاد تغییر در متعلق علم خداوند است نه در علم ایشان (صدوق، ۱۳۹۸: ۳۳۵؛ همان، ۱۴۱۴: ۴۰؛ طوسی، ۱۴۲۵: ۴۲۹؛ میرداماد، ۱۳۷۴: ۵۶ و ۵۷). طبق این تعاریف به نظر امامیه حقیقت بداء بر این اصل استوار است که خداوند هر زمان بخواهد می‌تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد؛ در حالی که به هر دو نوع تقدیر علم قبلی دارد و با این کار هیچ تغییری در علم او راه نمی‌یابد. یعنی این تغییر و جایگزین بر اساس زمینه‌ها، شرایط، علل و عواملی است که حیات مادی انسان ناگزیر از آنها تأثیر می‌پذیرد. اما اهل سنت مسأله بداء را نسبت به علم خداوند که عین ذاتش است نتوانسته‌اند که حل کنند، از این رو یا آن را انکار کرده‌اند و یا به معنای قضا و حکم حتمی ازلی الهی گرفته‌اند (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۱۰۹/۱). در مورد دیدگاه اهل سنت در سطرهای آتی بیشتر خواهیم پرداخت.

بداء در منظومه فکری اهل سنت

در میان اندیشمندان اهل سنت راجع به بداء اظهار نظرهای مختلفی وجود دارد. برخی سنی‌ها اظهار داشته‌اند که بداء عقیده ناصواب و خلاف خداواری باوری ست و موضع‌شان نسبت

به شیعیانی که بداء را جایز می‌دانند بسیار خشن و خصومت خیز است؛ یعنی آنان را به خاطر این اعتقاد مذمت و حتی تکفیر می‌کنند. بنابراین لازم است دیدگاه آنها را در مورد بداء جداگانه مورد بحث و تحلیل قرار دهیم. اغلب اهل سنت منکر بداء شده‌اند. مثلاً فخر رازی، بداء را به کلی انکار می‌کند و آن را به معنای تغییر رأی و اراده سابق حق تعالی دانسته که امری محال است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۱۳/۲). از این روی بر شیعه ایراد می‌گیرد که بداء را از مسلمات می‌انگارد (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۶۰۵). در جایش به برخی از آن ایرادات اشاره خواهیم کرد. فخر رازی در کتاب الاربعین برای عدم جواز حمل بداء بر خداوند، مثال پزشکی را می‌زند که نسخه‌ای برای بیمارش تجویز می‌کند و پس از مدتی نسخه قبلی خود را رد و نسخه‌ای جدید جایگزین می‌نماید. هم‌چنان که این امر از پزشکی حاذق توقع نمی‌رود، تغییر رأی در خداوند نیز محال است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۱۳/۲). ایشان مهم‌ترین دلیل بر رد بداء را منافی و ناسازگار با علم الهی می‌داند و معتقد است که بداء بالتبع با اراده الهی نیز در تضاد است. برخی دیگر از متفکران اهل سنت مثل ابن اثیر بداء را به معنای قضا و حکم حتمی ازلی الهی گرفته‌اند. گروه سوم، از جمله شهرستانی، بداء در اراده و امر خداوند را جایز می‌دانند. وی بداء را به سه دسته تقسیم می‌کند: بداء در علم؛ بداء در اراده و بداء در امر. وی بداء در علم را که به معنای علم لاحق به خلاف علم سابق است، برای خداوند نمی‌پذیرد. اما بر خلاف فخر رازی معتقد است که بداء در اراده و بداء در امر برای خداوند متحقق می‌شود (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱/۱۷۱ و ۱۷۲). این دیدگاه نیز بداء را در علم الهی از آن جهت جایز نمی‌داند که منجر به جهل خداوند می‌گردد. در متون روایی اهل سنت نیز روایاتی از رسول خدا نقل شده است که در آنها لفظ بداء به خداوند نسبت داده شده است. به عنوان نمونه بخاری در کتاب صحیح خودش از ابوهریره و او از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود:

ان ثلاثة فی بنی اسرائیل ابرص و اقرع و اعمی بدالله انیتلیهم فبعث الیهم ملکا فاتی الابرص فقال ای شی احب الیک قال لون حسن و جلد حسن قد قدرنی الناس. قال فمسحه فذهب عنه فاعطی لوناً حسناً و جلداً حسناً....؛ یعنی در بنی اسرائیل سه نفر

گرفتار سه بیماری مشخصی یعنی پیسی، ناشنوایی و نابینایی شده بودند؛ برای خداوند بداء حاصل شد که ایشان را مورد امتحان قرار دهد؛ فرشته‌ای را نزد آنان فرستاد از شخصی که مبتلا به پیسی بود پرسید: چه چیزی را بیشتر از همه دوست داری؟ گفت: پوست و رنگ نیکو... (بخاری، بی‌تا: ۳۸۴/۲).

با مراجعه به کتاب‌هایی که در شرح صحیح بخاری نوشته شده است، مشاهده می‌کنیم که برخی اهل سنت نیز بداء را در این روایت به همان معنایی تفسیر کرده‌اند که شیعه بدان معتقد است. به عنوان نمونه ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «قوله بدالله بتخفيف الدال المهملة بغير همزة، ای سبق فی علم الله فاراده اظهاره و ليس المراد انه ظهر له بعد ان كان خافياً لان ذالك محال فی حق الله تعالى». اینکه در روایت آمده است: برای خدا بدا حاصل شده» معنای آن این است که خداوند از اول می‌دانسته است سپس آن را اظهار کرده است؛ نه آنکه چیزی بر خداوند مخفی بوده سپس بر وی آشکار شده است؛ زیرا این معنی در حق خداوند محال است (عسقلانی، بی‌تا: ۳۶۴/۶). عجیب این است که آنان نسخ را راجع به خداوند جایز دانسته‌اند، زیرا از نظر آنها در نسخ برداشتن حکمی است که خداوند، علم به موقتی بودن آن دارد، اما در بداء گویا خداوند نمی‌داند و نمی‌تواند بداند که فلان حکم مصلحتی دارد یا ندارد، اما بعداً متوجه می‌شود که به مصلحت بندگان نبوده و باید برداشته شود. به این دلیل است که نسخ، مجاز و بداء نادرست و بلکه کفر است. برای نمونه نحاس بداء را به این معنا تعریف می‌کند (ر.ک: نحاس، ۱۴۰۸: ۶۲) همچنین ابواسحاق شیرازی می‌گوید:

البداء يظهر له ما كان خفياً و نحن لا نقول فيما ينسخ انه ظهر له ما كان خافياً عليه بل نقول انه امر به و هو عالم انه يرفعه في وقت النسخ و ان لم يطلعنا عليه فلا يكون ذالك بداء (شیرازی، ۱۴۰۳: ۲۵۳). بداء نمایان شدن چیزی است برای خداوند که مخفی بوده و ما چنین چیزی را در مورد نسخ نمی‌گوییم که امری برای خداوند مخفی بوده بعد آشکار شده باشد، بلکه می‌گوییم خداوند به انجام عملی امر کرده در حالی که می‌دانسته بعداً در یک زمان خاصی آن حکم برداشته می‌شود و ما نسبت به آن ناآگاهیم، اما بداء این‌گونه نیست.

بنابراین، از نظر سنیان، فرق نسخ و بداء در این است که نسخ، مستلزم انتساب جهل به خداوند نیست، اما بداء مستلزم این انتساب است. دلیل‌شان این است که یکی برای خداوند محال و دیگری بی‌اشکال است. آنها می‌گویند شیعه بداء را به همین معنی به خداوند نسبت می‌دهند. گروهی از معتزله، از جمله جاحظ و ابوالقاسم معتزلی بلخی به دلیل اینکه مخالف نسخ بودند، نمی‌توانستند بداء را نیز بپذیرند، اما چون شیعه به تساوی نسخ و بداء باور داشتند و هر دو را جایز می‌دانستند، معتزله به عکس شیعه می‌گفتند، یعنی باور داشتند به همان دلیل که بداء درست نیست، نسخ هم درست نیست. زیرا هر دو مستلزم انتساب جهل به خداوند است به همین دلیل شیعیان را متهم به انتساب جهل به خداوند نموده‌اند (ر.ک: خیاط، ۱۹۸۸: ۱۶۲ و ۱۶۴؛ طوسی، بی‌تا: ۱/ ۱۳-۱۴).

در میان اشعریان نیز نخستین بار رئیس آن، یعنی ابوالحسن اشعری این اتهام را نسبت به شیعیان مطرح نمود، البته او تغییراتی نیز به وجود آورد و گفت که همه روافض به جز اندکی بداء را به گونه‌ای معنی کرده‌اند که مستلزم انتساب جهل به خداوند است: «و کل الروافض الا شردمة قليلة یزعمون انه یزید الشئ ثم یدو له فیه». همه رافضین جز عده اندک‌شان معتقدند که خداوند چیزی را به وجود آورد سپس نسبت به آن برایش بداء حاصل شد (اشعری، ۱۴۰۰: ۳۶). ابوحامد غزالی نیز با تمایز نهادن میان نسخ و بداء شیعیان را متهم می‌کند که نه راه یهود را رفته‌اند و نه راه اهل سنت را بلکه نسخ را ملازم با بداء دانسته‌اند، به دنبال آن، هر دو را پذیرفته‌اند. غزالی بعد از این توضیحات، به تکفیر شیعه پرداخته است:

ولاجل قصور فهم اليهود عن هذا انكروا النسخ، ولجل قصور فهم الروافض عنه ارتكبوا البداء - وهذا هو كفر الصریح و نسبة الاله تعالى الى الجهل و التغير» (غزالی، ۱۴۱۳: ۸۸/۱)؛ یهود به خاطر ناتوانی از درک درست مفهوم نسخ آن را انکار کرده‌اند و شیعیان به خاطر ناتوانی در فهم معنای بداء آن را مرتکب شده‌اند و این کفر آشکار است که جهل و تغییر را به خداوند نسبت داده‌اند.

فخرالرازی نیز آن را به گونه‌ای دیگر مطرح کرده است که گویا چنین باوری درباره بداء

باور عموم شیعیان است:

قالت الرافضة: البداء جائز على الله تعالى و هو ان يعتقد شيئا ثم يظهر له ان الامر بخلاف ما اعتقده و تمسكوا فيه بقوله: يمحو الله ما يشاء و يثبت» واعلم ان هذا باطل لان علم الله من لوازم ذاته المخصوصة و ما كان كذلك كان دخول التغير و التبدل فيه محالاً (فخر رازی ۱۴۲۰: ۵۲/۱۹). شیعیان می‌گویند که بداء در مورد خداوند متعال جایز است، به این معنی که خداوند باورمند به چیزی بوده سپس برایش خلاف آنچه باور داشته ظاهر می‌شود و طبق رأی جدید عمل می‌کند. برای اثبات مدعای‌شان به این آیه تمسک کرده‌اند: «يمحو الله ما يشاء و يثبت». واعلم ان هذا باطل لان علم الله من لوازم ذاته المخصوصة و ما كان كذلك كان دخول التغير و التبدل فيه محالاً». بدان که علم خداوند از لازمه ذات اوست، بر این اساس تغییر و تبدیل در علم خداوند محال است» (همان: ۵۲/۱۹).

زرقانی در کتاب مناهل العرفان قاطعانه ادعا می‌کند که یهودیان و شیعیان بر ارتباط نسخ و بداء اجماع دارند و حتی مدعی است که دیدگاه شیعه بسیار بدتر از دیدگاه یهودیان است:

اجتمعت اليهود و الرافضة على هذه الضلالة، ضلالة استلزام النسخ للبداء لكنهم افرقوا بعد ذلك الى ناحيتين خطيرتين فاليهود انكروا النسخ و اسرفوا في الانكار لاستلزامه في زعمهم البداء و هو محال. اما الرافضة فأثبتوا النسخ ثم اسرفوا في اثبات هذا البداء اللازم له في زعمهم (زرقانی، ۱۴۱۶: ۱۸۲/۲). یهودیان و رافضیان بر این گمراهی، یعنی گمراهی نسخ که مستلزم بداء است اجماع کردند، با این تفاوت که یهودیان نسخ را انکار کردند، سپس در انکار بداء که به ادعای آنها ملازم با نسخ است، افراط ورزیدند؛ اما شیعیان نسخ را تأیید کردند و در تأیید بداء که به باور آنها مستلزم نسخ است افراط نموده‌اند.

ابن تیمیه در کتاب منهاج می‌نویسد که برخی شیوخ رافضی نقایصی را به خداوند نسبت می‌دهند که از جمله آنها می‌توان به عقیده بداء اشاره کرد. او به فردی به نام زراره بن اعین اشاره کرده و عقیده او را در این باره یادآور می‌شود. به زعم وی رافضی‌هایی همچون زراره بر

این باورند که خداوند ابتدا به چیزی حکم می‌کند و سپس امر دیگری بر او روشن می‌شود که قبلاً بدان علم نداشته و به سبب آنچه بر او ظاهر شده حکم پیشین خود را نقض می‌کند. ابن تیمیه انتقاد می‌کند که چگونه کسانی که به این رأی در مورد خداوند دست یافته‌اند معتقدند پیامبران و ائمه از عاقبت امور و فعل خود باخبرند و در این باره خطا نمی‌کنند. چگونه ممکن است خطا از دامان برخی ابناء بشر بر کنار مانده اما در عین حال بر خداوند مجاز باشد (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۳۹۴). زرکشی نیز کوشیده است با افزودن بعضی مطالب خلاف واقع دیگر، به تبرئه یهود و تکفیر شیعه پرداخته و حقانیت دروغ خود را استنتاج کند:

ولا يستلزم النسخ البداء اذ النسخ بامر، والبداء الظهور بعد ان لم يكن خلافاً للرافضة و اليهود، فانهم ادعوا استلزامه. فلزمهم النسوية بينهما في الجواز وعدمه، فقالت اليهود: لا يجوز النسخ عليه لامتناع البداء عليه و قالت الرافضة يجوز البداء عليه لجواز النسخ منه. و الكل كفر و الثاني اغلط اذ يمكن حمل الاول على وجه لا يكفر (زرکشی، ۱۴۱۴: ۵).

یکی دیگر از این علما نیز بر شدت این اتهام و قطعیت تکفیر شیعه افزوده این گونه می‌گوید:

والعجب ان الرافضة -المرتدة عن الاسلام - قد تجاوزت اليهود في كفرهم و صدهم عن الاسلام، فاليهود ينكرون النسخ لانه يستلزم البداء اما الرافضة فيثبتون النسخ المستلزم للبداء فوصفوا الله - تنزه عن ذالك - بالبداء (حسن، ۱۴۲۱: ۱۸۹). جای تعجب است که شیعیان - مرتدان از اسلام - در کفر و انکار اسلام از یهودیان پیشی گرفته‌اند. یهودیان نسخ را انکار می‌کنند زیرا از نظر آنها مستلزم بداء است، در حالی که شیعیان نسخ را تأیید می‌کنند، چون آن را مستلزم بداء می‌دانند. خداوند از اینکه به بداء توصیف شود منزّه است.

نور احمد اسلام جار، استدار حکومت طالبان در هرات نیز در کتاب خود شیعیان را متهم به انکار توحید، انکار ختم نبوت و تحریف قرآن نموده و اضافه کرده که یکی از باورهای زشت آنها به بداء است: «و من اقبح عقائدهم الاعتقاد بالامامية المستلزم لانكار ختم النوة بل التوحيد و القول بتحريف القرآن و بالبداء» از زشت‌ترین باورهای شیعیان باور آنان به امامت

است که مستلزم انکار ختم نبوت و بلکه توحید است. باور نادرست دیگر آنان، باور به تحریف قرآن و بداء است (اسلام جارالله، بی تا: ۱۷۴ و ۱۷۵). او در ادامه می گوید که شیعه بداء را به معنای حقیقی آن به کار می برد تا باورهای غلط خود و نسبت دروغی را که به خداوند می دهند توجیه کنند: «واضطر الشيعة الى القول بالبداء بالمعنى الحقيقي تبرير ما يقولون من كذب و افتراء على الله (همان). او صرفاً تلاش کرده که باورهای کفرآمیز شیعیان را در کتابش نشان دهد، اما صراحتاً آنان را تکفیر نکرده است.

بداء در اندیشه شیعه

در میان متفکران و متکلمان شیعه به جز خواجه نصیرالدین طوسی که معتقد است بداء در شیعه جایی ندارد و خبر بداء خبر واحد است و خبر واحد هم حجت نیست (طوسی، ۱۴۰۵: ۴۲۲) البته ابوالحسن شعرانی نیز از دیدگاه مرحوم طوسی حمایت کرده است که به آن اشاره خواهیم کرد. سایر شیعیان آن را قبول دارند و از مسلمات مکتب شیعه می دانند. اگر مقصود مرحوم طوسی از این جمله که «بداء در شیعه جایی ندارد» به معنای لغوی آن باشد، درست گفته است، اما در صورتی که منظورشان از بداء به معنایی اصطلاحی آن باشد سخن دقیق نیست. زیرا بداء به معنای اصطلاحی جزء اعتقادات شیعه است که در لسان روایات نیز به همین معنی آمده است. به عنوان مثال امام صادق (ع) در این مورد فرمود: «ما بدا لله في شيء الا كان في علمه قبل ان يبدو له» (کلینی، بی تا: ۴۲۵). یعنی هیچ چیزی برای خداوند ظاهر نمی شود مگر اینکه قبل از ظاهر شدنش در علم او بوده است. این همان معنای اصطلاحی بداء است که در این روایت و احادیث مشابه، از آن قصد کرده است. البته هرچند حدیث مذکور خبر واحد است که با مبنای شیخ طوسی ناسازگار است، اما اولاً از نظر سند مشکل ندارد، زیرا در کتاب کافی کلینی و توحید صدوق آمده است که از کتب معتبر هستند. ثانیاً با آیاتی مثل «يمحو الله ما يشاء ويثبت» سازگاری دارد و ثالثاً برخی احادیث دیگر آن را تأیید کرده است. مانند این روایت: «ان الله لم يبدأ من جهل». بداء نسبت به خدا ناشی از جهل

نیست (کلینی، ۱۳۷۰: ۱/ ۴۲۵). رابعاً با حکم عقل نیز همخوانی دارد. زیرا تغییر در علم الهی را نفی کرده است که با مبانی شیعه امامیه همسویی دارد.

مرحوم ابوالحسن شعرانی در صدد دفاع از خواجه طوسی بر آمده و یادآور می‌شود که انکار بدهاء مخصوص ایشان نیست بلکه هر عالم معتبری از علمای شیعه به انکار بدهاء پرداخته است. سپس گفتار چند تن از بزرگان شیعه را نقل می‌نماید (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۴/ ۲۳۷). سایر متکلمان به اتفاق ضمن اظهار اعتقاد به مسأله بدهاء معتقدند که باور به بدهاء به هیچ وجه به معنای علم پس از جهل و یا حصول رأی جدید برای حق تعالی نیست. به بیان دیگر بیشتر متفکران شیعی بدهاء را به معنای اظهار از ناحیه خداوند برای بنده می‌دانند و معتقدند معنای لغوی این واژه هنگام استعمال برای خداوند کاربردی ندارد. این افراد در حقیقت بدهاء را وقوع یا عدم وقوع امری مشروط می‌دانند که خلاف تصور مردم باشد؛ برای مثال شیخ صدوق بیان می‌کند که بدهاء در خداوند به معنای «ظهر له منه» یعنی ظهور بر عبد از ناحیه حق است، نه به معنای ندامت در فعل. او اقرار به بدهاء را واجب می‌داند، آن هم بدان معنی که خدا چیزی را خلق می‌کند و بعد آن را نابود می‌سازد و به آفرینش دیگری می‌پردازد، یا به چیزی امر می‌کند و سپس آن را نهی می‌کند یا به عکس و این همانند «نسخ» در شرایع و یا «تحویل قبله» است و تغییر در این امور نیز به واسطه ثبوت مصلحت در زمان حکم است؛ یعنی اگر صلاح بندگان مقتضی باشد، آنان را به انجام کاری امر می‌کند و اگر صلاح آنان در انجام ندادن آن باشد، آنان را از آن امر، نهی می‌کند (صدوق، ۱۳۹۸: ۳۳۴-۳۳۶). همچنین شیخ مفید بر طبق آیات ۴۷ و ۴۸ سوره زمر بدهاء را به معنای ظهور از جانب خدا برای بشر می‌داند و معتقد است مراد از کاربرد این واژه برای خداوند، معنای لغوی تغییر رأی و یا ظهور امری که مخفی بوده نیست؛ چرا که تمام اشیا از ازل معلوم حق بوده است؛ بلکه به معنای ظهور امری است که ظهورش احتساب نشده یا ظن غالب بر عدم وقوع آن بوده و اساساً اختصاص به آن چیزی دارد که در تقدیر مشروط است. از دیدگاه شیخ مفید طریق وصول به بدهاء نیز سمع است و این آموزه از راه عقل قابل اثبات نیست (مفید، ۱۴۱۳: ۶۵-۶۷). شیخ بن حسن طوسی نیز اگرچه بدهاء را به

معنای ظهور می‌داند، اما معتقد است انتساب این لفظ به خداوند تنها وجهی قابل اضافه است؛ یعنی اگر بداء به معنای نسخ باشد، از باب توسع قابل حمل بر خداوند است، یعنی در مواضعی که بداء به خداوند انتساب می‌یابد، همچون نسخ به معنای ظهور بر مکلفین است، نه به معنای علم پس از جهل (طوسی، ۲۹/۱۴۰۳: ۲). او در جایی دیگر توضیح می‌دهد که برخی حوادث، مشروط به اموری است و تنها با تحقق آن شروط است که اتفاق می‌افتد و خدا به زمان تحقق حتمی افعال و تمامی شروط آن آگاه است و تقدم و تأخر حوادث به سبب تقدم و تأخر در تحقق شرایط است و لذا با علم نامشروط خدا ناسازگار نیست (طوسی، بی‌تا: ۲۶۳-۲۶۵). برخی فیلسوفان شیعه نیز راجع به بداء دیدگاه درخور توجه دارند. در میان فیلسوفان، میرداماد بهترین نظر را درباره بداء ارائه کرده است. او هویت بداء را نسخ تکوینی می‌داند. به این معنی که حکمی در مقام تکوین تا زمانی مشخص وجود دارد و همان حکم تا آن زمان مشخص برقرار است و پس از فرا رسیدن حکم منقضی می‌شود و حکم دیگری پدیدار می‌شود، نه آنکه نخست تغییر کند (میرداماد، ۱۳۷۴: ۵۶). ملاصدرا معتقد است بداء ظهور چیزی است که به دلیل فراهم نبودن اسباب زمینی و آسمانی آن، مورد انتظار نفوس عالی و دانی نیست و این نفوس نسبت به آن بی‌اطلاعند مگر در آستانه وقوع بداء. ملاصدرا در این مسیر، بداء را متعلق به ملائکه می‌داند که از علیین نیستند، بلکه واسطه دو عالم «عقول محض» و «اجسام طبیعی و مادی» هستند (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳: ۱۹۱/۴).

همچنین علامه طباطبایی معتقد است، بداء به معنای ظهور امری از ناحیه خداوند است، پس از آن که ظاهر مخالف آن بود و این همان محو اول و اثبات ثانی است که خداوند هم عالم به هر دو است. او بر این باور است که برای امور و حوادث دو وجود متصور است؛ یک وجود بر اساس اقتضای اسباب و علل تامه که وجودی ثابت، غیر مشروط و غیر متخلف است و دیگر وجودی به حسب اقتضای اسباب ناقص از قبیل شرط و علت و مانع که قابل تخلف است و کتاب «ام‌الکتاب» و «محو و اثبات» هم که آیه قرآن معرفی می‌کند، عبارت است از همین دو مرحله وجود یا مبدأ آن دو (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۲۲/۱۱-۵۲۳). از دیدگاه شهید مطهری، شاگرد علامه

طباطبایی بداء در فعل حق جایز بوده (مطهری، بی تا: ۴۳۱/۳) و به معنای تغییر سرنوشت است؛ توضیح آن که گاه جریان اصلی عالم بر آن است تا حادثه‌ای رخ دهد، اما به واسطه عملی خاص مانند دعا یا صدقه، جلوی وقوع آن حادثه گرفته می‌شود (مطهری، بی تا: ۴۳۱/۴). به دیگر سخن، معنای بداء آن است که در بر نامه قضا و قدر الهی تجدید نظر رخ دهد، چرا که خدا برای پس و پیش رفتن تاریخ بشر، صورت قطعی معین نکرده تا انسان به دور از هر نوع جبری، مجری قضا و قدر الهی باشد (مطهری، بی تا: ۵۱۴/۲۵). مصادیق فراوانی را می‌توان از قرآن و سنت در تأیید دیدگاه بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، علامه طباطبایی، شهید مطهری و غیره آورد.

برای مثال در داستان حضرت یونس آمده است که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی‌دید و مستحق عذاب می‌دانست آنان را ترك گفت، اما ناگهان یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه‌هایش ظاهر شده بود برطرف گردید (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴۷/۱۰).

در تاریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح در باره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف می‌میرد، ولی عروس بر خلاف پیش‌بینی حضرت عیسی سالم ماند! هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقه‌ای در این راه داده‌اید؟ گفتند: آری، فرمود، صدقه بلاهای مبرم را دفع می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۱/۲).

قرآن بهره‌مندی از سخاوتمندی و برکات آسمان و زمین را منوط به ایمان و تقوای انسان‌ها دانسته و فرموده است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف/۹۶). و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشائیم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

پس از نقطه نظر قرآن تغییر سرنوشت انسان یک امر مشروط است که اگر مسیر درست را پیمود عاقبت بخیر خواهد شد در غیر آن صورت تقدیر نامطلوبی نصیب خواهد شد. این چند نمونه مصادیق همان محو اول و اثبات ثانی است که برخی متفکران شیعی به آن پرداخته‌اند. اساساً از نظر شیعه، صحت، سلامتی، سعادت و شقاوت، مصیبت و رفع مشکلات و امثال این‌ها طبق مقتضای آیه «محو و اثبات و بر حسب عملکرد مثبت و منفی بندگان قابل تغییر و تبدیل است. این همان بداء است.

آیت‌الله خوئی نیز بداء را به معنای «ابداء و اظهار» می‌داند (خوئی، ۱۴۰۱: ۳۹۳). او معتقد است بداء درباره خدا به معنای «ظهور اراده خداوند» است که بر خلاف ظن و گمان مردم و پنهان برای آنان بوده است (بلاغی و خویی، ۱۴۱۴: ۲۰).

بعضی بزرگان شیعه نیز با تفسیری خاص، مراد از «بداء» را همان معنای لغوی می‌دانند، برای مثال سید مرتضی علم‌الهدی معتقد است بداء در هنگام استعمال برای خدا می‌تواند در معنای حقیقی و لغوی ظهور و بروز داشته باشد. او از این باب به توضیح بیان خود می‌پردازد که پس از امر و نهی الهی با اتیان مأمور به، به حالتی حادث می‌شود که پیش از آن نبوده و این خود گونه‌ای ظهور جهت حق تعالی است؛ همان گونه که در قرآن آمده است: «ولنبولنکم حتی نعلم المجاهدین منکم» (محمد: ۳۱). بنابر لفظ «نعلم» علم به جهاد در جهان خارج، پیش از تحقق وجود جهاد موجود نبوده است. زیرا سید مرتضی نیز معنای بداء را به نسخ ارجاع داده و آن را به معنای ظاهر و بروز در همان معنای لغوی می‌داند (علم‌الهدی، ۱۴۰۵: ۱۱۷/۱). از بیان این نکته به دست می‌آید که به زعم وی نیز بداء به معنای عدم علم سابق برای خدا و یا پیدایش رأیی نو به جهت حدوث علم برای وی نیست. در مجموع آنچه از نظریات متکلمان و متفکران شیعی بیان گردید، می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه به عنوان بداء در میان عقاید شیعه وجود دارد، صرف نظر از این که عقلاً قابل اثبات است یا سمعاً و صرف نظر از اینکه همانند نسخ در تکوینیات است یا معنای دیگری دارد، به هیچ وجه به معنای حدوث علم در خدا و استناد جهل به او نیست. بلکه به این معنی است که خداوند چیزی را مطابق

اوضاع و شرایط خاصی در این جهان مادی مقرر می‌دارد و سپس به واسطه تغییر در اوضاع و شرایط، آن را تغییر می‌دهد. به تعبیر شهید مطهری برای یک ماده طبیعی هزاران «اگر» یا «شرط» و یا «علت» وجود دارد که به تناسب دخالت هر کدام از آنها، ماده مسیر و جهت خاصی را خواهد پیمود (ر.ک: مطهری، بی‌تا: ۶۶-۶۹). پس اموری که با علل مختلف سروکار دارد سرنوشت‌های مختلفی نیز در انتظار آنها است. خداوند بر اساس تغییر در علل و شرایط امور را در این عالم تغییر می‌دهد. این معنای بداء در نزد شیعه است. خداوند بر خلاف عقیده یهود که می‌گویند «یدالله مغلوله» دست خدا بسته است، قدرت گسترده و مطلقه دارد که هیچ چیز نمی‌تواند آن را محدود کند: «بل یدالله مبسوطان» (مانده: ۶۴).

پاسخ به اتهامات نسبت به شیعه

هرچند با ارائه دیدگاه‌های عالمان شیعه راجع به بداء پاسخ به اتهامات اهل سنت به شیعیان داده شده است. اما علی‌رغم توضیحات ارائه شده، لازم است که در پاسخ به آنها وضاحت بیشتر و کامل‌تر داده شود.

الف) باور به بداء برخاسته از اندیشه ائمه هدی: هر پیرو مکتبی باور و اعتقادشان را از بنیان‌گذار یا بنیان‌گذاران آن مکتب می‌گیرند، بر این مبنا شیعیان امامیه نیز باورهایشان را نسبت به توحید، نبوت، معاد و سایر آموزه‌های مذهبی از امامان‌شان می‌گیرند، چگونه ممکن است خلاف آن فکر کنند، سخن بگویند و رفتار نمایند؟ مسأله بداء نیز از این قاعده استثنا نیست. اگر بداء را آن‌گونه که اهل سنت شیعیان را متهم به نسبت دادن جهل به خداوند می‌کند درست باشد باید چنین باور ناصواب و کفرآمیز در منابع حدیثی آنها وجود داشته باشد، اما این‌گونه نیست. ائمه شیعه به شدت از اعتقاداتی که منجر به کفر شود همواره پیروان‌شان را منع کرده‌اند. برای نمونه امام رضا علیه السلام فرموده است: «فَأَمَّا مَنْ قَالَ بَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَعْلَمُ الشَّيْءَ إِلَّا بَعْدَ كَوْنِهِ فَقَدْ كَفَرَ وَخَرَجَ عَنِ التَّوْحِيدِ». یعنی کسی که بگوید خداوند متعال چیزی را نمی‌داند مگر بعد از این که آن چیز محقق شود، چنین کسی کافر و از دایره توحید

نیز بیرون است. همچنین امام صادق فرمود: «من زعم أنَّ الله عزَّ و جلَّ يبدو له في شيء لم يعلمه أُمس، فابروا منه». کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می‌شود که دیروز نمی‌دانست از او تنفر و بیزاری بجوئید (قمی، بی‌تا: ۶۱). قبلاً نیز روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل گردید که به علم علی الاطلاق خداوند اشاره کرده بود که برای خداوند هیچ چیز مخفی و مکتوم نیست تا نیاز به ظهور و انکشاف آن داشته باشد. چگونه ممکن است شیعه بر خلاف نص صریح روایات و آیات قرآن درباره خداوند باور داشته باشد: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۹). دیدگاه‌های متکلمان، مفسران و فیلسوفان شیعه راجع به بداء نیز مبتنی بر همین نصوص روایی و کتاب آسمانی است که به مواردی از نظریات آنها پرداخته شد.

ب) خطا در روش نقد: نقد دیدگاه‌ها آنگاه علمی و در خور توجه است که معیار نقد در آن لحاظ شده باشد. یکی از معیارها این است که دیدگاه‌های مورد نقد مستند به منابع و اسناد خود آنان باشد که منتقدین اهل سنت این معیار را نادیده گرفته‌اند. زیرا اگر آنان به منابع کلامی، فلسفی و تفسیری شیعه مراجعه می‌کردند. هرگز چنین اتهامی به آنها نمی‌بستند. مگر می‌شود کسی دیدگاه‌های شیعه را در مورد بداء در منابع آنها بخواند در عین حال چنین اتهاماتی به آنان ببندند؟ این نشان می‌دهد که بسیاری از علمای سنی که شیعیان را به خاطر باورشان به بداء مورد سرزنش و توبیخ قرار داده و حتی برخی تکفیرشان نموده‌اند اصلاً به آثار علمای شیعه مراجعه نکرده‌اند و دیدگاه‌هایشان در این زمینه به هیچ اثری از آثار عالمان شیعه مستند نشده است؛ حداکثر به معای لغوی بداء استناد شده و نتیجه مورد نظر خود را گرفته‌اند. آنان عموماً می‌گویند که چون معنای لغوی بداء آشکار شدن بعد از جهل است بنابراین شیعه هم معتقد به انتساب این بداء به خداوند است (ر.ک: زرقانی، همان: ۱۸۰). آن چه معیار برای معنای بداء می‌تواند باشد معنای اصطلاحی آن است نه معنای لغوی که به تفصیل بیان شد. اگر آنان اصرار دارند که مقصود شیعه از بداء همان معنای لغوی است، باید آن را به آثار علمای شیعه مستند می‌کردند، در حالی که حتی یک مورد مستدل و مستند نشان نداده‌اند که مقصود علمای شیعه از بداء همان معنای لغوی است.

نویسنده کتاب «معتمد ماترید» نیز تنها به سخنان نوبختی استناد کرده است تا نشان دهد که او بداء را به کار برده است، اما او نگفته است که نوبختی در کجا چنین سخنی دارد و این امر نشان می‌دهد که سخن او درباره نوبختی نیز از همان جنس سخنانی بدون سند و فاقد اعتبار است که این علما معمولاً درباره مخالفان خود می‌گویند. او نیز هرگز نتوانسته است اثبات کند که مقصود نوبختی از بداء انتساب جهل به خداوند است و در عین حال کوشیده است تنها بر اساس همین استناد ناقص و نادرست، مانند عموم علمای اهل سنت نتیجه مورد نظر خود را بگیرد (اسلام جار الله، پیشین، ۱۷۵). چنین رویه‌ای از سوی این نویسندگان درباره مخالفان عموماً و شیعه خصوصاً لزوماً به خاطر جهل نیست، بلکه انگیزه‌هایی دارد که در ادامه مطرح خواهد شد. همان گونه که اختصاص به عالمان سنی هم ندارد.

ج) ادعای ناصواب درباره یهودیان: اهل سنت افتخار خود را در این دانسته‌اند که دیدگاه آنها مخالف یهود است و بدنامی شیعه نیز در این است که دیدگاه آنان موافق دیدگاه یهود است. یکی از نقدهای جدی بر علمای اهل سنت این است که اصلاً نمی‌دانند که یهودیان چه دیدگاهی درباره نسخ و بداء دارند؟ بسیاری از اهل سنت تنها به این دلیل که دیگران چنین ادعای را قبلاً درباره یهود و مشابهت آنان با شیعه مطرح کرده‌اند پذیرفته‌اند بدون اینکه به خودشان اندکی زحمت تحقیق و مراجعه به منابع یهودیان بدهند و مدعای‌شان را از طریق استناد به منابع خود آنها اثبات نمایند به سخنان گذشتگان‌شان اکتفا نموده‌اند. یعنی تصور کرده‌اند که نسخ آیات چون مخالف دیدگاه یهودیان است، پس حتماً درست است و از سوی دیگر چون دیدگاه شیعه هم در بحث بداء مخالف دیدگاه سنی است، پس حتماً نادرست است. با این مقدمات غلط نتیجه غلط گرفته‌اند که هر آنچه درباره مخالف گفته شود به گونه‌ای که موجب بدنامی آنها باشد در لزوم پذیرش آن نباید هیچ تردیدی داشت و نباید به دنبال دلیل برای درستی آن بود. این در حالی است که معلوم نیست یهودیان چنین دیدگاهی داشته باشند. برای نمونه، ابن قیم می‌گوید: یهودیان درباره نسخ سه دیدگاه دارند. تنها یک گروه از آنان معتقدند که نسخ به لحاظ عقلی و شرعی جایز نیست و آن را عین بداء می‌دانند. اما دو گروه دیگر آن را به لحاظ عقلی تنها

یا به لحاظ شرعی مجاز می‌دانند: «وانقسم اليهود فی ذالک ثلاثة اقسام: فالقسم الاول: قالوا: لايجوز عقلا ولا شرعاً وزعموا ان النسخ هو عين البداء» (ابن جوزی، بی‌تا: ۱۴). زرکشی نیز می‌گوید که یک فرقه از یهودیان مخالف آن هستند: «النسخ جایز عقلا و واقع سمعا، خلافاً لليهود غير العيسوية وبعض غلاة الروافض» (زرکشی، ۱۴۱۴: ۲۰۸/۵). بر این اساس وقتی علمای اهل سنت تکرار می‌کنند که یهودیان همگی مخالف نسخ هستند، لزوماً نه درست است و نه مستند. چون پیشینیان‌شان چنین گفتند، آنان هم تکرار کردند و چون درباره یهود و شیعه است نیازی هم به تحقیق ندیده‌اند. این منطق بر خلاف منطق یک مسلمان است: «وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبراءنا فاضلونا السيلا» (احزاب: ۶۷). یعنی پروردگارا! همانا ما از فرمانروایان و بزرگان مان اطاعت کردیم، در نتیجه گمراه‌مان کردند.

د) تعصب مذهبی مانع حق بینی: تعصبات مذهبی آثار و پیامدهای منفی و مخربی برای جامعه اسلامی دارد. یکی از آثار تعصب مذهبی خلاف‌گویی‌های فراوان است که البته اختصاص به سنی ندارد. گاهی تعصب انسان را به سرحدی می‌رساند که نه حاضر است راجع به مخالفین خود سخنی بشنود و نه خود در مورد او تحقیق کند، صرف به خاطر یک سلسله شایعات و جعلیات در مورد آنها داوری می‌کنند. چون ویژگی تعصب این است که پای عقل را از پیش رفتن و گشت‌وگذار در ساحت معرفت و آگاهی و فهم درست ناتوان می‌کند. تعصب چشمان انسان را کور، گوش‌ها کر و زبان‌ها را لال می‌کند به گونه‌ای که نه حق را می‌بیند، نه صدایش را می‌شنود و نه توان بازگویی حق را دارد. از این رو اهل سنت به یهود و شیعه اتهام بسته‌اند و باورهایی را به آنها نسبت داده‌اند که هیچ مدرک و سندی ندارند. از شاخصه‌های انسان متعصب اینست که چون همواره ناسنجیده و بدون تحقیق سخن می‌رانند پیامد آن گریبان خودشان را نیز می‌گیرد و خویش‌ن نیز ناخواسته اقرار به همان جرم می‌کنند که مخالف را متهم به آن می‌نمایند. به عنوان مثال اهل سنت اگر جرم شیعه را شباهت به یهود می‌دانند، خود نیز از این جهت مانند یهود هستند که بداء را انکار کرده‌اند. بنابراین می‌توان از زرقانی پرسید که شما نیز به خاطر همراهی با یهود، به انکار بداء پرداختید و در

این گمراهی سهم دارید. متأسفانه دود تعصب در میان اهل سنت چنان غلیظ است که این حقیقت را نمی‌بینند. همچنین اتهام و تکفیر اهل سنت در این باب دامن ابن حجر عسقلانی نیز می‌گیرد. چرا که او حداقل دیدگاه شیعه را تأیید کرده و یک نظر صواب دانسته (قبلاً به آن اشاره گردید). از سوی دیگر غالب پژوهشگران اهل سنت، از آنجا که بداء را به مفهوم مطلق قضا و قدر الاهی گرفته‌اند (ابن اثیر، ۱۳۷۶: ۱۰۹/۱) صورت حدوث علم و مسبوق به جهل را هم شامل می‌شود. در نتیجه همان اتهام ناروا را که به شیعیان می‌زدند خود گرفتار آمده‌اند. اما شیعیان همان‌طور که توضیح داده شد آن را امر مطلق نمی‌گیرند، بلکه مشروط به وقوع یا عدم وقوع اسباب و علل آن چیز می‌دانند.

هـ) مغالطه جزء و کل: حکم عده‌ای را بدون دلیل به کل نسبت دادن را مغالطه جزء و کل گویند. مثلاً برخی معلم یک شهر نسبت به وظایف‌شان در قبال شاگردان بی‌مسئولیت باشند و ما بگوییم همه معلمان این شهر نسبت به شاگردان بی‌مسئولیت‌اند. این عبارت مصداق مغالطه جزء و کل است. اهل سنت نیز در قضاوت‌شان راجع به شیعه و یهود دچار چنین مغالطه‌ای شده‌اند. یعنی قضیه جزئی را به قضیه محصوره کلیه تغییر داده‌اند. بر این اساس اتهامی که نسبت به برخی از شیعیان مطرح شده بود به عموم شیعیان نسبت دادند. همچنین مشابهت جزئی شیعه به یهود را نیز تبدیل به مشابهت کلی با یهود نمودند. برای نمونه ابن عطیه یک گام بیشتر برداشته و تلاش کرده است باور به بداء را باور شیعه و یهود نشان دهد. در حالی که قبلاً می‌گفتند که یهود مخالف بداء هستند. او می‌گوید: «قال الیهود بالبداء و قال به الرافضة (ابن عطیه، ۲۰۰۴: ۱۴۷۹/۲). او در صفحه بعد نیز می‌گوید: «والرافضة قالوا بالبداء فقد وافقوا بشدة على النسخ و ادخلوه في تفسير القرآن و الیهود قالوا بالبداء» گویا ایشان تلاش داشته است به هر نحوی مشابهت شیعه و یهود را کامل کند. هر چند که دروغ باشد. بدین ترتیب باور به بداء باور مشترک شیعه و یهود است. بر اساس این منابع تکفیر آشکار شیعه به دست می‌آید. زیرا به نظر شیعه بداء به معنای انتساب جهل و نقص به خداوند است. چنین انتساب قطعاً کفر است. بنابراین، نسخ نیز از منظر شیعه مستلزم انتساب جهل

به خداوند است. به همین دلیل است که جرم شیعه بیش از جرم یهود است. همان‌گونه که زرقانی به آن اذعان کرده است.

نتیجه

آنچه از بحث مسأله بداء دستگیر ما شد اینست که بداء یک بحث تفسیری، کلامی و به نوعی فقهی نیز است که هریک از متفکران شیعه و سنی را به خود مشغول داشته است. اهل سنت بداء را انکار می‌کنند. چرا که معتقدند بداء سر از کفر در می‌آورد. چون به معنای آشکار شدن بعد از خفا است، در حالی که خداوند عالم علی‌الاطلاق است. از این رو آنها شیعیان را متهم به انتساب جهل به خداوند کرده‌اند و به همین دلیل حتی آنها را تکفیر نموده‌اند. اما این واقعیت ندارد بلکه یک اتهام صرف است. زیرا شیعیان معتقدند که هیچ چیز از قلمرو علم خداوند خارج نیست، علم او مثل ذاتش بی‌کران و نامتناهی است. بنابراین از نظر شیعیان علم خداوند ازلی، ذاتی و تغییرناپذیر است و هر گونه تصور جهل پیشین یا تجدد علم در ذات خداوند مردود و مستلزم کفر دانسته می‌شود. باور به بداء منافات با علم خداوند ندارد. زیرا از مجموع دیدگاه شیعیان به دست می‌آید که بداء ناظر به تغییر در تقدیرات الهی غیر حتمی است. تقدیراتی که بر اساس مصالح، شرایط و اعمال بندگان در لوح محفوظ و اثبات دچار تغییر می‌شوند بدون اینکه علم ازلی خداوند منجر به دگرگونی گردد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق.
- ابن اثیر الجوزی، علی بن محمد، نهایه الاثر فی غریب الحدیث و الاثر، قم، مؤسسه اسماعیلیان، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۶.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، قم، اسماعیلیه، چهارم، ۱۳۶۷.
- ابن تیمیه، منہاج السنه النبویه، بی جا، مؤسسه قرطبه، ۱۴۰۶ق.
- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- اسلام جارالله، نور احمد، معتمد ما تريد من معتقد ما تريد، انتشارات رنوفی، بی تا.
- اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، ویسباده، فرانس اشتاینر ۱۴۰۰ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بی جا، بی نا، بی تا.
- بلاغی، محمد جواد، خویی، سید ابوالقاسم، رالتان فی البداء، قم، باران، ۱۴۱۴ق.
- جناتی، محمد ابراهیم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.
- حسن، محمد علی، المنار فی علوم القرآن، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، قم، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، انوار الهدی، ۱۴۰۱ق.
- خیاط المعتزلی، محمد ابن عثمان، الانتصار و الرد علی ابن الراوندی، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۹۸۸.
- زرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، مطبعة عیسی البابي، الطبعة الثالثة، بی تا.
- زرکشی، البحر المحيط فی اصول الفقه، دارالکتبی، ۱۴۱۴.
- سبحانی، جعفر، مع الشیعه الامامیه فی عقائدهم، قم، معاونت آموزش و پژوهش اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- شهرستانی ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، الملل و النحل، الشریف الرضی، ۱۳۶۴.
- شیرازی، ابواسحاق، التبصره فی اصول الفقه، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.

- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، **شرح اصول الکافی**، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، دوم، ۱۳۸۳.
- صدوق، محمد بن بابویه، **التوحید**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۸.
- طباطبایی، سید محمد حسین، **ترجمه تفسیر المیزان**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- _____، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۷ق.
- طوسی، جواجه نصیرالدین، **کتاب الغیبه**، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.
- _____، **عدة الاصول**، تحقیق: محمد مهدی نجف، قم، آل البيت، ۱۴۰۳ق.
- _____، **نقد المحصل**، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
- طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، بی تا.
- _____، **کتاب الغیبه**، تحقیق عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵ق.
- عسقلانی، شهاب الدین ابن حجر، **فتح الباری فی شرح صحیح البخاری**، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- علم الهدی، سید مرتضی، **جوابات المسأله الرازیه**، تحقیق، سید مهدی رجایی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
- غزالی، ابوحامد، **المستصفی**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر، **المحصل**، قاهره، مکتب احیاء التراث العربی، ۱۴۱۱ق.
- _____، **التفسیر الکبیر**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، قاهره، چاپ خانه عیسی البابی الحلبی، بی تا.
- کلینی، ابی جعفر بن یعقوب ابن اسحاق، **اصول کافی**، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰.
- مازندرانی، محمد صالح، **انسان و سرنوشت**، قم، انتشارات صدرا، بی تا.
- _____، **شرح اصول الکافی**، با تعلیقات میرزا ابوالحسن شعرانی، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، دوم، ۱۴۲۹ق.
- مجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ق.
- محمد بن نعمان مفید، **اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات**، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، بی تا.
- مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، بی جا، انتشارات صدرا، بی تا.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **اوائل المقالات**، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران، دار الکتب الاسلامیه، سی و دوم، ۱۳۷۴.
میرداماد، محمدباقر، **نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء**، قم، انتشارات هجرت ۱۳۷۴.
نحاس، ابوجعفر، **الناسخ و المنسوخ**، کویت، مکتبه الفلاح، ۱۴۰۸ق.